

# گفتگویی بارضار هگذر

■ جواد جزینی

ابتکاراتی به خرج بدهد. یا به کشفهای تازه‌ای در یک رشته یا قالب یا سبک هنری خاص نایل بیاید، اما در هر حال، این را خلاقیت نمی‌شود گفت.

● آیا نویسنده حالا قصه‌نویس اش مد نظر است. می‌تواند یک منتقد قصه هم باشد و یا عکس این هم می‌تواند صادق باشد؟

■ لزوماً اینطور نیست. یعنی نه لازم است و نه واقعاً اینطور است که هر قصه‌نویسی، منتقد هم باشد. برای اینکه خلاقیت هنری نیاز به یک ذهن دارای «سایه روشن» دارد. در خلاقیت هنری، ذهن هر چه سایه روشن بیشتری داشته باشد، به همان نسبت خیال عرصه تاخت و تاز وسیعتری پیدا می‌کند. نتیجتاً آن ویژگی اساسی هنر که «تخیل» است، در آن ذهن بیشتر راه پیدا می‌کند. به عکس در نقد، منتقد نیازمند یک ذهن «شفاف» است. منتقد یک ذهن منطقی و روشن می‌خواهد و یک پشتوانه وسیع از معلومات راجع به آن مقوله‌ای که دارد در زمینه‌اش کار می‌کند. منتقد نیازمند دانستن تاریخچه دقیق و مفصل آن مقوله‌ای است که درش کار می‌کند، نیازمند دانستن خیلی دقیق اصول و قواعد آن قالب ادبی و هنری است که در ارتباط با آن می‌خواهد نقد کند، طوری که بتواند براحتی، اینها را «درس بدهد». در حالی که هنرمند می‌تواند اینها را به طور تجربی شبیه‌گریزی-بداند، ولی نتواند مثلاً این اصول را تدریس یا حتی گاهی تشریح کند، و از این بابت، هیچ ایرادی هم برهنرمند وارد نیست، حتی اگر نتواند قصه خودش را تجزیه و تحلیل کند،

● به نام خدا. این مصاحبه یک مقدار با مصاحبه‌های دیگر تفاوت می‌کند و از این رو تا حدودی به «نقد حضوری» نزدیک می‌شود، در این رویکرد هم بیشتر به آثار نقد شما نظر داریم. به عنوان اولین سؤال، بفرمایید که آیا نقد می‌تواند گونه‌ای از «خلاقیت» محسوب بشود؟ اگر جواب مثبت است درجه این خلاقیت نسبت به آفرینشهای ادبی چیست؟

■ بسم الله الرحمن الرحیم. نقد را، بعضیها «ادبیات درجه دو» گفته‌اند. آن چیزی که علمای فن گفتند و مورد قبول بنده هم هست تا الان، اینکه نقد، «خلاقیت» نیست و اصلاً این دو مقوله، کاملاً متفاوت است. خلاقیت هنری به یک معنی از مقوله «ترکیب» است، در حالی که نقد، نقطه مقابلش یعنی «تجزیه» (و «تحلیل») است. هنرمند با «ترکیب» تصاویر ذهنی خود و تجارب حسی‌ای که از زندگی‌اش دارد، چیزی را به وجود می‌آورد (خلق می‌کند) که ممکن است مابازاء مصداقی عینی و واقعی هم نتوان برای آن پیدا کرد. در حالی که منتقد چیزی را به وجود نمی‌آورد، بلکه آن چیزی را که توسط هنرمند به وجود آمده، باز می‌کند، تکه تکه می‌کند، مراحل را که یک بار در خلاقیت طی شده در جهت عکسش طی می‌کند و آن مراحل و اجزاء را به مخاطب خود نشان می‌دهد، و احتمالاً اگر نقیصه‌ای و قوتی در اثر باشد، آن را نشان می‌دهد. این است که نمی‌شود نقد را «خلاقیت» گفت. البته منتقد می‌تواند از آن قالبهای سنتی موجودی که در نقد بوده، یک خرده فراتر برود، در نقد خودش یک سلسله



## ● بنده با همان سختگیری ای که درباره آثار نویسنده‌های مسلمان نظر داده‌ام، در مورد آثار نویسنده‌های دیگر قضاوت کرده‌ام.

خلاقیت هنری بوده‌اند و در عین حال منتقدان خوبی هم بوده‌اند. از تولستوی بگیرد تا ویکتور هوگو یا ویرجینا وولف وتی. اس. الیوت و خلیفهای دیگر. ولی لزوماً این نبوده که همه نویسنده‌ها و هنرمندان منتقد هم بوده باشند.

● شما در بخش دوم کتاب «بیابید ماهیگیری بیاموزیم» بحثی با عنوان «آفات نقد» آورده‌اید. فکر نمی‌کنید این آفات، به منتقد برمی‌گردد نه به خود نقد؟

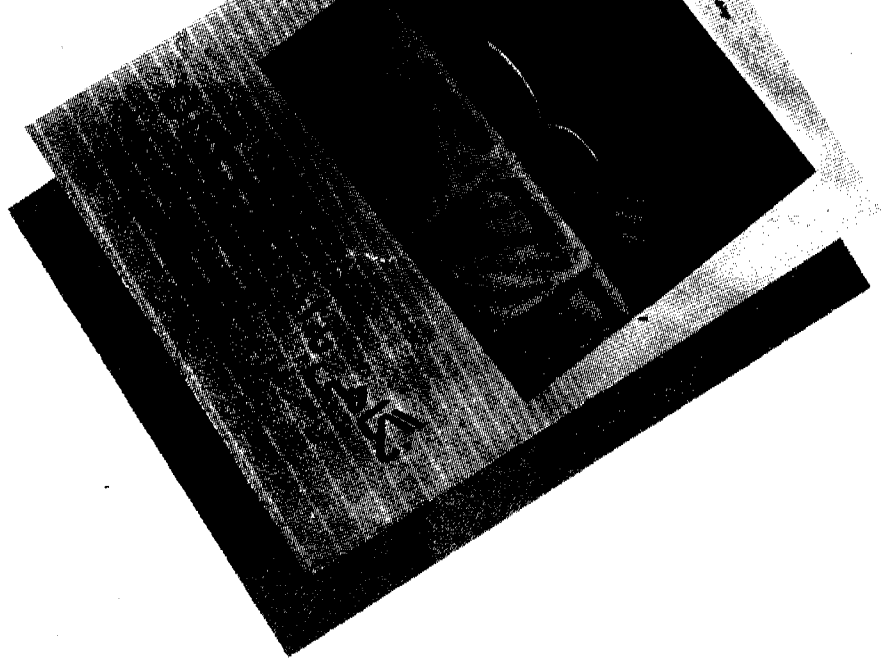
■ ببینید... اصلاً خود کلمه «آفت» را اگر توجه کنید، می‌بینید که «آفت یک عارضه بیرونی است. آفت یک چیزی نیست که از درون خود موجود شروع کند به از بین بردن یا فاسد کردن آن؛ شته‌ای است که از بیرون

حتی اگر نتواند بگوید چه کار کرده چه کار نکرده، ضعف کارش در کجاست و... به دلایل متعدد، از جمله اینکه همچنان که اشاره کردم- اصلاً هنرمند خصوصیات ذهنی اش متفاوت است. ولی اگر حالا نویسندگانی پیدا بشوند با مطالعات وسیع در عرصه کار خودشان: تاریخچه آن مقوله را خوب بدانند، اصول آن را به طور علمی-طوری که بتوانند آنها را «درس بدهند»- آموخته باشند، و بعد صاحب آن ذهن شفاف و دقیق هم نسبت به آن مقوله بشوند (در مواقعی که می‌خواهند نقد کنند بتوانند به آن لایه از ذهنشان رجوع کنند) می‌توانند هم نویسنده باشند، هم منتقد. در طول تاریخ هم نویسنده‌هایی بوده‌اند که در اوج

می‌آید روی گیاه می‌نشیند و خوب... گیاه را از بین می‌برد. بنابراین، «آفت» که گفته می‌شود به این منظور است. یعنی به خاطر ویژگیها و امکاناتی که یک مقوله یا موجود دارد، عرصه برای رشد این شته‌ها و آفتها درش هست. منتقدی می‌تواند با از بین بردن زمینه‌های مساعد برای رشد این آفتها در خودش و یا شناخت این آفات و احتراز از آنها، دچار این لغزش نشود؛ منتقدی می‌تواند با بی‌توجهی به آن عوامل، در نقدهش دچار آن آفات بشود. در اینجا، در واقع به یک معنی، جدا کردن «نقد» از «منتقد»، قدری دشوار به نظر می‌رسد.

● شما در کتاب «بیابید ماهیگیری...»، در تعریف نقد گفته‌اید که منتقد کارش پیدا کردن عیوب و نقاط قوت و قضاوت در مورد خوبیها و بدیهای اثر است. براساس همین تعریف- اگر نقد بخواهد به حیطة قضاوت برسد، نیازی به یک نظام عینی و معیار مشخص دارد. این، در حالی است که مقوله ادبی و بخصوص قصه، از داشتن یک نظام حتمی گریزان است. پس وقتی معیار مشخصی وجود ندارد چطور می‌شود با جزمیت در مورد یک مسئله نظر داد؟

■ حله! البته من فکر می‌کنم صورت سؤال یک مقداری مشکل دارد. برای اینکه شما اصل را بریک چیزی گذاشته‌اید که در آن، من یا شما موافق نیستم، و در این قضیه، واقعیت این نیست که در ادبیات



## ● من احساس می‌کردم خانم منصوره شریف‌زاده به نسبت بعضی دیگر، استحقاق طرح بسیار بیش از اینها را در سطح جامعه داشته است.

من که انجام داده‌ام و تک و توك افرادی که اثرشان مشمول آن نقدها شده، این شبهه‌ها را در ذهن بعضیها ایجاد کرده‌اند. بنابراین اجازه بدهید من هم مقدماً اشاره کنم که متأسفانه بعضی از آثاری که توسط عده‌ای از نویسندگمان به وجود آمده، دارای مشکلات ابتدایی و نقض موارد بدیهی هستند. یعنی حتی در بدیهیات عرصه خودشان مشکل دارند. و می‌دانیم که در بدیهیات و بعضی مسائل از نوعی که عرض شد، می‌شود تقریباً با قاطعیت نظر داد. اما البته هستند آثاری که توسط نویسندگان خلاق به وجود می‌آیند که از مکاتب و قالبهای موجود، یک خرده فراتر رفته‌اند، قالب شکسته‌اند، و اصلاً خودشان می‌توانند موضوع تحقیق و مقدمه مکاتب جدیدی واقع بشوند. اگر به این سلسله آثار بربخوریم، نه... دیگر نمی‌شود در همان بدو امر، با قطعیت نظر داد، حداقل در مورد آن ویژگیهای نو و بدیعی که در آنها هست و باعث سنت‌شکنی و فراتر رفتن از حدود گذشته شده است... که متأسفانه ما از این نوع آثار خیلی کم داریم، و شاید به حدی ناچیز، که بتوانیم بگیریم نداریم.

● در همان کتاب، اندر فواید نقد فرموده‌اید که «به بهره‌بری از آثار کمک می‌کند»، «نویسنده فریبکار نمی‌تواند خوانندگان را گمراه کند»، «مردم را در انتخاب کتاب کمک می‌کند»... پس چطور در

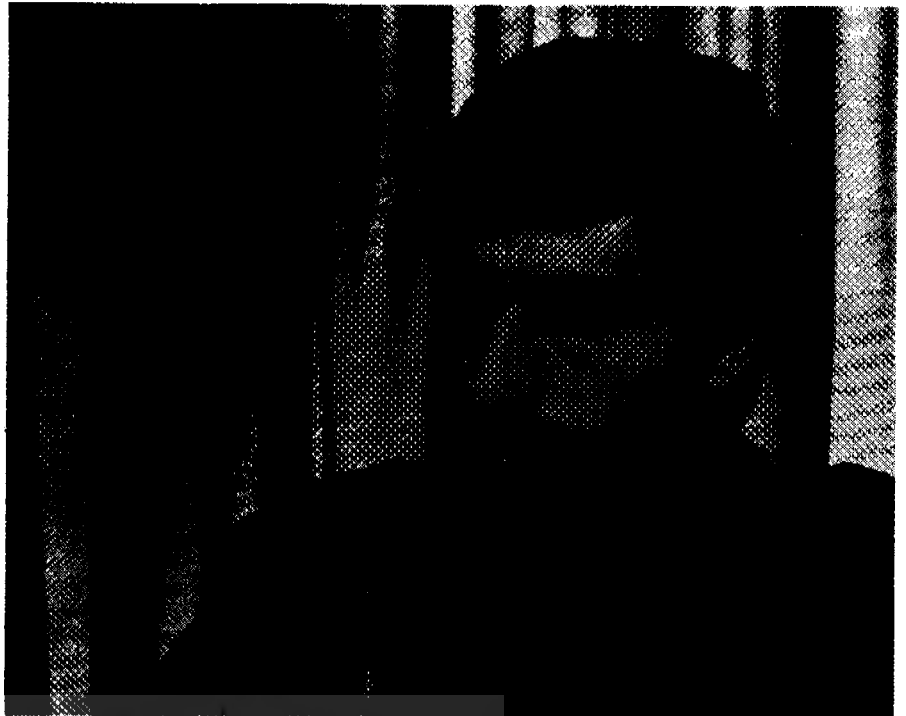
زمان تکامل پیدا می‌کند: یک سلسله اصول کهنه درش عوض می‌شود، یک سلسله اصول قبلی آن ممکن است آن درجه اهمیت قبلی خودشان را از دست بدهند، تعدادی معیارهای تازه و جدید به معیارهای قبلی آن اضافه شود، و خلاصه، جرح و تعدیلهایی در آن صورت بگیرد و... مجموعه اینها، به هرحال معیارهای نقد در آن بخش خاص هنری یا ادبی را به وجود می‌آورد.

با این تفصیل، من فکر می‌کنم معیارهای نقد، عینی است به اضافه آنکه واقعاً بعضی معیارهای هنری که دیگر مدون شده‌اند، از آنجا که در گذر ایام امتحان خودشان را پس داده‌اند و ثابت کرده‌اند که به دلیل مطابقت با فطرت انسان، کهنه‌شدنی و از بین رفتنی نیستند (ولو آنکه احتمالاً گاهی برخی افراط و تفریطهای مقطعی از طرف بعضی ذهنهای نامتعادل و بیمار و ذوقهای منحرف، مدتی باعث در حاشیه قرار گرفتن آنها، آن هم در بین عده‌ای خاص شده باشد) دیگر اینها را می‌شود گفت قطعی و از بدیهیات آن رشته خاص یا مکتب و... هنری هستند، مثلاً ضرورت وجود عامل انتظار و کشش و جاذبه در قصه و...

اینها امتحان خودشان را در طول تاریخ پس داده‌اند و تقریباً به نوعی از «قطعیت» رسیده‌اند. من تصورم این است که شما این را می‌خواهید مبنا قرار بدهید برای ورود به بحث روی بعضی از نقدهای خود

(قصه و شعر و امثال اینها) هیچ معیار قطعی‌ای وجود نداشته باشد، و واقعیت هم این است که معیارهای ادبیات - معیارهای نقد ادبی - عینی و ملموس نباشند.

خوب، خود شما بهتر می‌دانید که اصول انواع مختلف هنری یا مکتبهای مختلفی که هر کدام از این نوعهای گوناگون هنری درشان به وجود آمده‌اند - یا می‌آیند - چیزی نبوده که به طور مجرد و ذهنی وضع شده باشد. همیشه نقد ادبی (یا به طور کلی، هنری) بعد از پیدایش خود ادبیات بود. یعنی مدتی گذشته، یک سلسله آثار ادبی در یک قالب و سبک و مکتب خاص به وجود آمده. بعداً این آثار یا مورد توجه مردم قرار گرفته یا اینکه نه... مورد توجهشان قرار نگرفته و از دوز خارج شده. نظریه‌پردازان و منتقدان، بعد از اینکه مرحله‌ای بزرگ قالب خاص، مکتب خاص یا سبک ویژه گذشته، آثار برجسته آن رشته را دسته‌بندی کرده‌اند و وجوه مشترک این آثار را استخراج کرده‌اند، گفته‌اند علت اینکه مثلاً فرض کنید قالب غزل در شعر، این قدر مورد علاقه مردم واقع شده، به خاطر وجود این ویژگیهاست. بنابراین اگر از این به بعد هم شاعری بخواهد در این قالب شعر بگوید، باید این ویژگیهای مشترک را که باعث موفقیت این قبیل آثار در گذشته بوده، رعایت کند. این، معیار مقدماتی نقد است. مسلماً هر قالب هنری و ادبی و هر مکتب و سبکی، در طول



کتاب «نگاهی به ادبیات کودکان قبل و بعد از انقلاب»، کتابهایی را انتخاب کرده‌اید که در حال حاضر حتی یک نسخه از آن در اختیار مردم نیست. وقتی کتابی به چاپ دوم هم نرسیده، چطور می‌خواهد نقدش برای مردم روشنتر باشد؟

■ البته آن مواردی که شما اشاره کردید یکی دو مورد از فواید نقد بود و نه همه‌اش. در همان «بیباید...» فواید متعددی را برای نقد شمرده بودم که یکی دو تایش اینها بود. اما توجه داشته باشید که ممکن است مثلاً نقدی، از ده تا فایده‌ای که برنقد مُرتَّب است، هشت تایش را داشته باشد و دو تایش را نداشته باشد، یا ممکن است شش تایش را داشته باشد و چهار تایش را نداشته باشد. لزوماً این نیست که تمام فوایدی که برای نقد شمرده شده، در تک تک نقدهای موجود متجلی باشد. در مورد این نقدهای خود من هم که اشاره کردید، این نقدها بیشتر به عنوان تاریخچه و بعضاً مشت نمونه خروار بوده که نگاشته شده، و می‌خواسته‌ام یک شمای کلی و تاریخچه‌ای از ادبیات کودکان قبل و بعد از انقلاب را ارائه بدهم. اضافه آنکه، واقعاً این طور نیست که تمام آن کتابهایی که در این دو جلد کتاب نقد شده‌اند، کتابهای گمنامی باشند و به چاپ دوم هم نرسیده باشند و...

مثلاً «ماهی سیاه کوچولو»، همان طور که در مقدمه جلد اول آن کتاب هم اشاره کرده‌ام، پرتیراژترین کتاب کودک قبل از انقلاب بوده. «داستان یک شیر واقعی»، طی یک سال در همان زمان، سه چاپ خورده (با تیراژ آن کاری ندارم). یا مثلاً «اسم من علی اصغر است»، که از جمله پرتیراژترین کتابهای کودک طول تاریخ ادبیات کودک ایران بوده (به مراتب پرتیراژتر از «ماهی سیاه کوچولو» و...) و... در عین حال که در کنار این مسئله، برشمردن نقاط قوت و ضعفی که در این آثار بوده، ان شاء... نویسنده‌های تازه کار و جوان این عرصه حتی بعضی از همان نویسندگانی که آثارشان در مجموعه نقد شده- را کمک می‌کند تا از آن مراحل یک گام فراتر بروند و از آن لغزشها برحذر بمانند.

● نظرم به همان کتاب «نگاهی به ادبیات کودکان...» است، مخاطب واقعی این دو کتاب چه کسانی هستند؟ این نقدها اغلب در نشریات مختلف که مخاطبان متفاوتی هم دارند، مثل «کیهان فرهنگی»، «جنگ سوره»، «بچه‌های مسجد»، «مجله سوره»، «قلمرو ادبیات کودکان» و... چاپ شده و بعد توی این مجموعه هم آمده. نقد که در درجه دوم اهمیت است، آیا ارزش چاپ مجدد را این طور به شکل کتاب دارد؟

■ اول اینکه از آن نزدیک به سی نقدی که در آن دو جلد کتاب آمده، تعداد قابل توجهی، قبلاً در هیچ جا به چاپ نرسیده بود، و در آن کتاب، چاپ اولشان بود. در ثانی، در «نگاهی...» یک مقاله مفصل تحقیقی-تحلیلی راجع به ادبیات کودکان قبل از انقلاب بود، که در زمره آن قبیل نقدهایی که مورد نظر شماست نیست، و سبباً عرض معذرت- ارزش به مراتب بالاتری از آنها دارد. اما از اینها که بگذریم، ارزش چاپ مجدد داشتن یا نداشتن یک اثر را، یک مقدار نیازهای جامعه در برهه‌های خاصی از زمان تعیین می‌کند، و ممکن است در مقطع خاصی از زمان در جامعه‌ای خاص، نه... یک نقد، یک بار چاپ بشود کافی باشد. یکی دیگر از ویژگیهایی که صحت و سقم این مسئله را تعیین می‌کند، ارزش آن نقد است. بعضی نقدها، نقدهای «روزنامه‌ای» هستند و به پیشتر از یک بار چاپ هم نمی‌ارزند. بعضی نقدها هستند، نه... یک خرده عمیق‌ترند. خوب، این هم یک عامل دیگر است. به اضافه اینکه، وقتی یک تعداد نقد، تک تک چاپ بشود، کاربرد دیگری دارند، و وقتی در کنار هم قرار بگیرند، قضیه ممکن است صورت دیگری پیدا کند، بخصوص که ما می‌دانیم نوع مطالعه در جامعه ما چطور است. وقتی تعدادی نقد، در کنار هم، ولونه

جهاتی، خیلی بدتر از اولین اثر است. شما احتمالاً از نظر نثر ممکن است یک خرده پیشرفت کرده باشی، اما...» و بد نیست بدانید که با شنیدن این حرف از طرف ایشان، راستش حتی یک خرده تحریک شدم آخرین اثرش را هم نقد کنم... معیار انتخاب کتابها برای نقد هم، البته در مقدمه جلد اول «نگاهی...»، توضیح داده شد: اولاً سعی کردم نویسنده‌هایی را - بخصوص برای جلد یک- انتخاب کنم که بیشتر در این زمینه کار کرده بودند و به غلط یا درست، مطرح‌تر از سایرین بودند. (حالا یا زودتر از بقیه شروع کرده بودند یا در این مدت آثار بیشتری چاپ کرده بودند یا واقعاً صرف نظر از این دو عامل، قوت کارشان بیشتر بود.) یک معیار این بود. مسئله دیگر این بود که من قبلاً، آثاری از بعضی نویسنده‌ها را توی «بیا بید ماهیگیری بیاموزیم» یا «و اما بعد...» نقد کرده بودم. یعنی این مجموعه را باید در کنار

● **خیلی وقتها «شبنامه»**  
**یا کتاب و مقاله و خاطره**  
**و دفاعیات تند تیز و بودار**  
**سیاسی هم ممکن است اثر**  
**اجتماعی مثبتی بگذارد.**  
**این لزوماً نمی‌تواند به**  
**خاطر ویژگی بالای**  
**هنری و ادبی آن اثر**  
**باشد.**

یا اصلاً چاپ نشده بوده. در ضمن، آن دو نقدی هم که در «بچه‌های مسجد» چاپ شده، سعی شده نثرشان یک کم ساده‌تر باشد، به عکس، همانها وقتی رفته‌اند توی این مجموعه، سعی شده نثرشان در حد مخاطبین بزرگسال باشد.

● بعضی از نویسندگانی که آثارشان در این مجموعه نقد شده، ایراد داشتند که کارهای ضعیف آنها برای نقد انتخاب شده. در مورد نحوه انتخاب کتابها توضیح بدهید؟  
■ - اگر مورد گفته بشود شاید مستندتر باشد، که مثلاً کدام یکی از اینها.

● فکر می‌کنم اگر امانتدار دوستان باشیم، بهتر باشد. اصل نحوه انتخاب را بفرمایید.

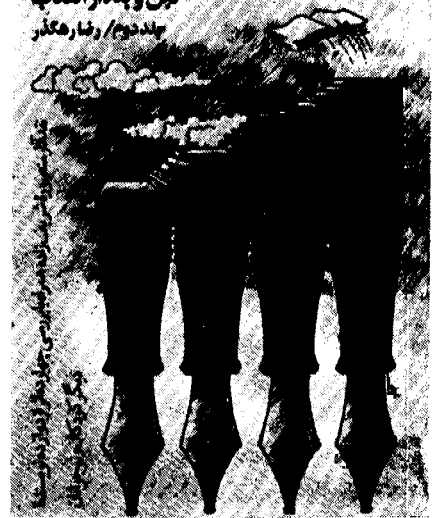
■ واقعیت این نبوده که بعضی از نویسنده‌ها کارهای ضعیفشان انتخاب شده باشد. یکی به شهادت همان مطلبی که بخصوص در جلد اول این مجموعه آورده‌ام. یعنی خصوصاً کل کتابهای نقدشده در جلد اول، به عکس، قویترین آثار نویسندگانشان تا آن زمان بوده. در جلد دوم هم از این نمونه‌ها داریم، بخصوص که در جلد دوم، شش کتاب که کل کتابهای منتشرشده توسط یک نویسنده خاص تا آن زمان بوده نقد شده است. اما البته در مورد یکی از آن نویسندگانی که یک کتابش در جلد دوم نقدشده بود، من از جایی دیگر هم شنیدم که چنین حرفی را زده بوده. واقعیت هم این بود که آن کتاب، جزء اولین آثار منتشرشده از او (در قبل از انقلاب) بود. اما روی دیگر واقعیت هم این بود که آخرین کار منتشرشده از او را هم که یک سالی بعد از انتشار نقد من منتشر شد، خواندم، و متأسفانه رشد چشمگیری در کار او مشاهده نکردم. امثال این دوست عزیز که من قلباً بهشان علاقه دارم - با نهایت تأسف، کم نیستند. به تعبیر شخصی (البته آن شخص، این تعبیر را در غیر جای خودش به کار برده بود) «بعضیها انگار همه آثارشان را در یک شب نوشته‌اند». یعنی آخرین اثر آنها را که می‌خوانید، با اولین آنها، تفاوت مثبت محسوسی ندارد. به عبارت دیگر، در مورد این افراد، چندان فرقی نمی‌کند که اولین اثر آنها را نقد کنی یا آخرین آنها را. در مورد این دوست خوب هم، من به آن کسی که پیغام را آورده بود گفتم «بهش بگویند که آخرین اثر، از

● **ر. اعتمادی (رجبعلی**  
**اعتمادی)، الفبای**  
**قصه‌نویسی را هم**  
**نمی‌داند، و از این نظر،**  
**حتی در حد یک هنرآموز**  
**ترم اول کلاس قصه**  
**حوزه هنری هم نیست.**

چندان کامل و کافی، شمایی کلی از ادبیات مثلاً ادبیات کودکان - یک کشور را در مقاطع خاصی نشان دهند، گرد آوردن آنها در یک مجموعه و در کنار هم، برای دادن همان شمایی کلی، گمان نمی‌کنم اشکالی داشته باشد. اما اینکه خوب، چرا مثلاً یکی از توی «بچه‌های مسجد» چاپ شده، یکی در «جنگ سوره» یا جاهای دیگر خوب، «سوره»، «قلمرو» یا «کیهان فرهنگی» و مانند اینها، نشریاتی بودند که مخاطبینشان بزرگسالان اهل ادبیات بودند. اما البته، «بچه‌های مسجد» جنگی بوده که مخاطبین آن نوجوانان بوده‌اند. و این ممکن است یک خرده شبیه‌ای ایجاد بکند در ذهن مخاطب. باید اینجا مجدداً به نکته‌ای اشاره کنم، و آن اینکه: من عمده کارهایی که در زمینه تحقیق و نقد انجام داده‌ام، سعی کرده‌ام علی‌رغم ظاهر ساده و همه فهمشان، از چنان عمق و ارزشی برخوردار باشند که چه خواننده بزرگسال و چه نوجوان اهل ادبیات، با خواندن آنها بتواند از آن بهره بگیرند. بنابراین آنها تقریباً سهل و ممتنع سداقل به نظر خودم - نگاشته شده‌اند. البته این را هم بگویم که از آن نزدیک به سی نقد، تا آنجا که یادم می‌آید، تنها دو تایش در «بچه‌های مسجد» چاپ شده بودند. یعنی مابقی، یا در نشریات خاص بزرگسالان چاپ شده بوده و

## نگاهی به ادبیات کودکان

ژل و بعد از انقلاب  
پند/رفار/نگار



نقدهای آمده در آن دو کتاب دید. و بعد از آن... در همان مقدمه گفته بودم که این دو جلد، تمام کار نیست. یعنی اگر خدا توفیقی بدهد، قرار است ادامه پیدا کند. ولی خوب، به هر حال اگر می‌خواستم از جایی شروع کنم، بخصوص در مورد نویسنده‌های بعد از انقلاب، این عده، کم و بیش مطرح‌تر یا قابل‌تر طرح‌تر بودند. اما در مورد نویسنده‌های قبل از انقلاب، بیشتر سعی شد بعضی آثاری که -حالا نه همه‌اش- یک خرده‌ای مطرح‌تر بودند، برجسته‌تر بودند و مشخص‌تر بودند، انتخاب بشوند. بعضی‌هایشان مثل آقای مجید راستی، البته قبل از انقلاب مشهور بودند، اما چون از جمله کسانی بودند که بعد از انقلاب هم کار کردند و خیلی هم کار کردند (یعنی در این عرصه ماندند)، کارشان در آن مجموعه، نقد شد.

البته این را هم بگویم که من قصد نداشتم کار را در همین حد متوقف کنم. طرح برای این کار، خیلی وسیع‌تر از اینها بود. اما بعداً به دلایلی -شاید هم به طور موقت- از پیگیری کار، با آن وسعت مورد نظر، صرف نظر کردم، و ناچار، کار را زمین گذاشتم. این بود که به همان مقدار نقدهایی که تا آن زمان انجام داده بودم اکتفا کردم. البته به بعضی نارسایی‌های کار در شکل فعلی (عمدتاً منظورم جلد دوم آن است، وگرنه جلد اول را در نوع خودش کامل می‌دانم) واقف بودم. اما دیدم با آن وضع،

چاپ شدن آن نقدها با همان ترکیب و ترتیب، بهتر از چاپ نشدنشان است.

● دو کتابی که نام بریدید، «داستان یک شیر واقعی»، «ماهی سیاه کوچولو»، شاید ارزششان بیشتر به زمان خلق آنها برگردد و بعضاً شاید نویسنده هیچ ادعایی در مورد داستان‌نویس بودن خودش نداشته باشد یا قوت پرداخت داستان‌شان، ولی در یک زمانی تأثیرهایی گذاشته‌اند، که بسیار مثبت بوده و غیر قابل انکار. این را چطور ارزیابی می‌کنید؟

■ -البته آنکه آیا نویسنده‌هایشان مدعی بوده‌اند که کارشان قوی بوده یا نه، خوب، یکی از آن نویسنده‌ها که زنده نیست و ما نمی‌توانیم از قول او، چنین ادعایی بکنیم، خاصه که این اثر، جزء آخرین آثار او یعنی اوج خلاقیت هنری‌اش در آن سنین -بوده. این است که نمی‌توان با قطعیت مدعی شد که خودش فکر می‌کرده کار بزرگی نکرده، اما بخصوص در مورد همین نویسنده، حداقل جامعه روشنفکری و بخصوص روشنفکری چپ ادبی ما در قبل و حتی بعد از انقلاب، روی این کتاب خیلی مانور داد. یعنی این کتاب، تقریباً مدل و الگوی خلیه‌هایشان در ادبیات کودکان بود (شاید هنوز هم باشد). هر وقت می‌خواستند در این زمینه، نمونه عرضه کنند، این کتاب بود. (حتی شنیدم یکی از اساتید رشته تئاتر در بعد از انقلاب، تفسیر این کتاب را به عنوان کار کلاسی و امتحانی، به دانشجویانش پیشنهاد کرده بود). بعضی از بزرگترین شخصیت‌های ادبی مطرح آن زمان، روی این کتاب نقد و تفسیر و... نوشتند. بالاترین تیراژ کتاب‌های کودکان قبل از انقلاب را این کتاب داشت. و... مواردی از این قبیل نشان می‌دهد که خوب، این کتاب، به هر حال مطرح بوده. بعضی آثار همان‌طور که قبلاً عرض کردم -ممکن است در این زمان دیگر مطرح نباشد به لحاظ ارزش ادبی و هنری، ولی به غلط یا درست، حق یا ناحق، در اثر جوسازی یا عوامل دیگر، می‌روند که جزء تاریخ یا تاریخچه ادبیات کشور شوند. چنین کتابهایی، در هر زمان، جای نقد دارند. یعنی ما الان دوباره می‌توانیم بنشینیم «بوف کوره» را نقد کنیم و یا آن دو کتاب «سنگر» و «قمقمه‌های خالی»، یا «ملکوت» بهرام صادقی را -که آنها را هم آنگی دارند گنده می‌کنند-

نقد کنیم. باید هم بنشینیم نقد کنیم. الان ما می‌توانیم و باید فلان رمانی را که سی-چهل سال پیش نوشته شده ولی در تاریخ ادبیات معاصر، همه جا از آن مثال می‌آورند، اسم می‌برند، دوباره -منتها این بار به دور از حُب و بغضها و یا تحت تأثیر جَوَهای کاذب قرار گرفتن‌ها- نقد کنیم. به این دلیل، بعضی آثار، اشکال ندارد که نقد بشوند و مکرر هم نقد بشوند. اما راجع به اینکه کتابی، در مقطعی از زمان، اثر اجتماعی مثبتی گذاشته، خوب، این لزوماً نمی‌تواند به خاطر ویژگی بالای هنری و ادبی آن کتاب باشد. خیلی وقتها یک «شب‌نامه» یا کتاب و مقاله و خاطره و دفاعیات تند و تیز و بودار سیاسی هم ممکن است همان تأثیر را حتی شدیدتر هم -داشته باشد. (من بخصوص در نقد «ماهی سیاه کوچولو» به این نکته اشاره کرده‌ام).

● نقد اگر وظیفه‌اش قضاوت هم باشد این قضاوت باید در نهایت بی‌طرفی انجام بگیرد. اما نوع نگاه شما به آثار نویسندگان در این دو کتاب نقد، متفاوت است: برای بعضیها خیلی سختگیر و دقیق هستید و به قول معروف ما را از ماست کشیده‌اید و در بعضی آثار، اگر همین موشکافی صورت می‌گرفت، ایرادات بیشتری نمایان می‌شد. ■ -این نظر شماست. نظر خود من و بعضی‌های دیگر، این نیست. مخصوصاً در مقدمه «نگاهی به...» هم نوشته‌ام که بنده با همان سختگیری‌ای که درباره آثار نویسنده‌های مسلمان نظر داده‌ام، با همان شدت هم در مورد آثار نویسنده‌های دیگر قضاوت کرده‌ام. در مورد نویسنده‌های مسلمان هم باز سعی بینشان تفاوت قائل نشوم. این سعی من بوده. حالا اگر در عمل، انعکاسش چیز دیگری بوده، این را خوب، باید دیگران -البته به طور مستدل و مستند- نقد کنند و مرا متوجه اشکالات احتمالی کار بکنند. البته همان‌طور که گفتم، نقد مستدل و مستند، و نه فقط اشاره‌ای و کلی‌گوییانه و شبه فتوایی.

البته به هر حال، هرمنتقدی برای خودش جهان بینی خاصی دارد، و حداقل از دیدگاه کسانی که به مکاتب معتقدند که زیبایی یک اثر راجد از محتوای آن نمی‌داند، یعنی یک نوع وحدتی بین ساختار و محتوای بینند،

محتوای اثر، اصلاً جزء معیارهای نقد است. بر همین اساس، به طور طبیعی، منتقد وقتی اثری را می‌خواند که در آن، مثلاً یک اصل مسلم فلسفی یا اعتقادی یا اخلاقی مربوط به مکتبی که او به آن معتقد است در آن اثر نقض شده باشد، این را به عنوان ضعف ذکر می‌کند و از آن ایراد می‌گیرد. به عکس، در اثر دیگری، چنانچه نقطه‌های قوتی از این نظر وجود داشته باشد، آن نقاط را به عنوان حسن ذکر می‌کند. و من هم از این قاعده مستثنی نیستم. یعنی از نظر بنده، محتوا و ساختار، جدا از هم نیستند. جمال، نوعی کمال و هماهنگی در حد اعلای آن است، هم به جهت ظاهری و هم از جنبه باطنی و محتوایی. اما البته سعی کرده‌ام در نقدهایم، این دو را از هم به طور نظری-تفکیک کنم.

● در یکی از این جلد‌ها (فکر می‌کنم جلد دو باشد) تقریباً نصف کتاب به خانم «شریف‌زاده» اختصاص یافته است، و نقدتان درباره ایشان بیشتر یک نقد تبلیغی است تا اصولی، البته به ضمیمه زندگینامه و فعالیتها و جلد دوم بیشتر ویژه‌نامه خانم منصوره شریف‌زاده به حساب می‌آید.

■ جله، این البته شاید یک نوع ناهماهنگی در کل این مجموعه محسوب شود. منتها توجیهش را عرض می‌کنم: قصد من این بود که همه آثار نویسنده‌هایی که آثار قابل توجهی - چه از نظر کیفیت و چه کمیت - در این عرصه عرضه کرده‌اند را نقد کنم و اطلاعاتی از زندگانی و کار آنها را هم ضمیمه این نقدها کنم. حتی قصدم این بود که نقد آثار هر کدام را به صورت یک کتاب مستقل چاپ کنم (بخصوص در مورد نویسنده‌های بعد از انقلاب). اما چند مسئله که حالا مایل به ذکر آنها نیستم - باعث شد که موفق به این کار نشوم. البته همان‌طور که در مقدمه نقد آثار ایشان نوشته‌ام، من احساس می‌کردم که ایشان به نسبت بعضی دیگر، استحقاق طرح بسیار بیش از اینها را در سطح جامعه داشته. منتها یا به این دلیل که مثل خود من - در باند و فرقه و دسته‌ای نبوده و یا آنکه حاضر به مجیزگویی بعضی چهره‌های مطرح در عرصه ادبیات کودک که می‌توانسته‌اند پلکانی برای طرح و شهرت بیشتر او شوند -

نبوده و یا احتمالاً به خاطر انزوای طلبی شخصی خودش، کمتر از آنچه که باید، مطرح شده بخصوص می‌دیدم کارهای ایشان، با وجود همه ضعفهای فنی و هنری‌ای که دارد، از نوعی سیلامت و صداقت خاص حکایت می‌کند. این بود که وقتی نقد آثار ایشان را تمام کردم، اول تصمیم گرفتم آن نقدها را به عنوان یک کتاب مستقل (تحت عنوان «نقد آثار منصوره شریف‌زاده») منتشر کنم. اما بعد ناشر به من توصیه کرد که این کار را نکنم. زیرا چون ایشان آن‌طور که باید، شناخته شده نیست، ممکن است کتاب مذکور با استقبال لازم از طرف جامعه روبرو نشود. من هم که از طرفی قصد نداشتم لااقل در آن زمان، کار را ادامه دهم و از طرفی احساس می‌کردم این نقدها اگر چاپ شود بهتر است، آنها را در کنار آن چند نقد دیگر، در جلد دوم «نگاهی به...» آوردم. که البته قبول دارم این، نوعی ناهماهنگی در ترکیب مطالب این جلد ایجاد کرده است. اما در مورد تبلیغی و... بودن این نقدها برای خانم شریف‌زاده، این را خیلی به دور از انصاف می‌دانم. زیرا محال است کسی قصه‌های ایشان و این نقدها را به طور دقیق خوانده باشد و قلباً و واقعاً به این نتیجه برسد. در نقدهای خانم شریف‌زاده، موشکافی و سختگیری، دقیقاً به همان اندازه‌ای است که در تک تک نقدهای دیگر این مجموعه. صرف لحن مؤدبانه و خیرخواهانه من را در این نقدها که به مقدار زیادی به خاطر خانم بودن نویسنده و رعایت بعضی ملاحظات به این خاطر بوده - نباید دلیلی بر چنین قضیه‌ای بگیرید. ضمن اینکه من آنقدر برای خودم شخصیت قائم و زیرک هستم که آخرت خود را فدای دنیای کسی نکنم.

● میزان شایستگی یک اثر را شاید بتوان در تأثیری که در خواننده ایجاد می‌کند بررسی کرد. ما شاهد آثاری هستیم که از سوی منتقدان مورد کم‌لطفی و بی‌مهری قرار گرفته، اما اغلب با استقبال خواننده‌ها روبرو شده‌اند و برعکس. دلیل این تضاد چیست؟

■ - این مسئله که ملاک ارزشمند بودن یک اثر چی هست، موضوعی است که راجع به آن باید صحبت مفصلی بشود. آن چیزی که حالا در این ارتباط می‌شود گفت این

## ● «رازهای سرزمین من» واقعاً ارزش دو نقد، آن هم با این حجمها را نداشت، و ارزش این قدر وقت گذاشتن را هم نداشت. حداقل وقت من برایم بسیار ارزشمندتر از این بود که صرف چنین کاری شود.

است که صرف استقبال مخاطبانی خاص از یک اثر، نمی‌تواند معیار ارزشمند بودن این اثر، چه از لحاظ محتوایی و چه از نظر هنری باشد. برای مثال بسیاری از نویسندگان شایده‌ای که از لحاظ آشنایی با ادبیات و تبحر هنری در رشته کارشان، در درجه خیلی نازلی هستند، اما با آشنایی با بعضی نقاط ضعف اخلاقی، شخصیتی، امیال حالا به تعبیر فرویدیست‌ها - «سرکوفته» مخاطبانشان، عده زیادی را به طرف آثار خودشان جذب می‌کنند. از این نمونه‌ها چه در تاریخ سینما و چه در ادبیات کم نیستند. برای مثال، در کشور خودمان، یک کسی مثل ر. اعتمادی (رجبعلی اعتمادی)، الفبای قصه‌نویسی را هم نمی‌داند و از این نظر، حتی در حد یک هنرآموز ترم اول کلاس قصه حوزه هنری هم نیست. ولی وقتی کتابهایش را نگاه می‌کنید، به دلیل محتواهای مبتدلی که دارد (بخصوص از نظر اخلاقی و این جور مسائل) و اثر مخربی که ممکن است روی ذهن و روان مخاطبان خودش بگذارد، اجازه چاپ ندارد. این کتابها در کنار خیابان انقلاب، به چندین برابر قیمت اصلی به فروش می‌رود به صورت بازار سیاه، کتابهایی که حتی از نظر شکل ظاهری هم خیلی زشت و بی‌ریخت هستند. یا مثلاً «داستانهای تن تن و میلو»، برای بچه‌ها. خوب اینها هم داستانهایی هست که به اتفاق آراء اهل فن، فاقد ارزشهای هنری و محتوایی خاص هستند، و به عکس، تأثیرات

مخرب‌ی بر شخصیت، روان و ذوق هنری مخاطبان خودشان می‌گذارند. ولی جزء پرفرودارترین کتابها بین بچه‌ها هستند. خوب، به این ترتیب، اگر ملاک را بخواهیم صرفاً استقبال مخاطبان بگذاریم، باید بگوییم اینها جزو آثار ارزشمند ادبی هستند. در حالی که واقعاً این‌طور نیست، یعنی کسی که الفبای مقوله ادبیات را بداند، می‌داند که این قصه‌ها، در این سطح نیستند. به اضافه اینکه، ما وقتی از مقوله استقبال مخاطبان صحبت می‌کنیم، بلافاصله باید مشخص کنیم کدام مخاطبان؟ چون مخاطبان بستگی به جهان بینی، نظام حکومتی و اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کنند، پایگاه طبقاتی، سطح فرهنگ، جغرافیای منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، نمی‌دانم... تاریخ قومی خودشان، میزان تماسی که با آثار هنری و ادبی ارزشمند داشته یا نداشته‌اند و مواردی از قبیل نوع سلیق و گرایش‌اتشان فرق می‌کنند یعنی مثلاً همان داستانهای «تن تن و میلو»، وقتی به یک گروه خاص از نوجوانان و کودکان که ممکن است نسبت به گروه اول در اقلیت، و در اقلیت حتی شدید هم باشند - عرضه شود، به احتمال زیاد، این عده، روی خوش به این آثار نشان نمی‌دهند. یعنی حداقل نمی‌گویند اینها آثار ارزشمندی از نظر ادبی هستند. خوب، این نشان می‌دهد که صرف استقبال مخاطبان کافی نیست. در عین حال که باید به آن توجه داشت و آن را در ارزیابی یک اثر، در حد خود، دخالت داد. آن چیزی که بنده مورد قبولم هست در مورد ارزیابی یک اثر و قضاوت راجع به ارزش هنری و محتوایی (یا بی‌ارزش بودن آن)، چند مورد است: یکی همین استقبال مخاطبان اصلی آن هست، منتها من فکر می‌کنم این مخاطبان را باید مخاطبان با فرهنگ مهذب دارای ذوق هنری پرورش یافته در نظر گرفت نه هر مخاطبی را. یعنی کسانی که از نظر اخلاقی و شخصیتی، در یک حد معقول، و به لحاظ پرورش ذوق هنری (یا حداقل انحراف نیافتن ذوق هنری‌شان در اثر تماس با آثار بد هنری و ادبی) هم در حد قابل قبولی باشند. اگر این، ملاک باشد، نتیجه ارزیابی تقریباً قابل پذیرش هست، اما تازه در حد ۵۰ درصد یا ۶۰ درصد از ملاکهای

ارزش‌گذاری یک اثر! در یک طرف دیگر، منتقدین هستند و ادبا و کسانی که در این مقوله کار می‌کنند. نظر آنها هم شرط است. اگر اثری به حیطة ادبیات کودکان و نوجوانان مربوط می‌شود، خودبخود، پای علمای تعلیم و تربیت و روان‌شناسان کودک یا حداقل کسانی که منتقدند و با مقوله تعلیم و تربیت و روان‌شناسی کودک هم در حد آن اثر خاص، آشنایی دارند به میان کشیده می‌شود. وقتی اثر، تاریخی می‌شود، خودبخود باید پای تاریخ‌دانها هم در قضاوت نسبت به این اثر به میان کشیده شود. نمی‌دانم... جنبه اقتصادی داشته باشد، همین‌طور. و غیره و غیره... یعنی ۴۰ تا ۵۰ درصد مابقی نمره ارزش‌گذاری را هم باید افراد دسته دوم بدهند. آن وقت جمع این نمره‌هاست که می‌تواند به طور نسبی، ارزش یک اثر را تعیین کند. مجموعه این طیفها، اگر اثری را بپذیرند، می‌شود گفت این اثر، موفقی است. اگر فقط یکی‌شان بپذیرد، به همان نسبت در مفید و خوب بودن آن اثر، می‌شود تردید کرد.

● کتاب «کینه ازلی»، نقد رمان «رازهای سرزمین من»، به موقع چاپ شد و شاید تأثیری که می‌بایست بگذارد، گذاشت. ولی شما، یک بار دیگر آن کتاب را نقد کردید. آیا واقعاً کتاب «رازهای سرزمین من»، ارزش دو نقد مفصل به صورت کتاب را داشت؟

■ کتاب «کینه ازلی»، به لحاظ زمانی که درآمده و تعهدی که نویسنده در خودش احساس کرده برای نوشتن آن، ارزشش محفوظ هست، و البته یکی از مهمترین عواملی که برای خواندن «رازهای سرزمین من» در من انگیزه ایجاد کرد، همین کتاب بود. ولی «کینه ازلی»، اولاً نقد ادبی نبود؛ صرفاً نقد محتوایی بود، و آن هم نه آن‌طور که باید، مستدل و قانع‌کننده و محکم. همچنان که خود من را هم قانع نکرد و حتی باعث شد فکر کنم آقای «حسن بیگی»، با پیش‌داوری و بدبینی به مطالعه این رمان پرداخته. و از آنجا که من از تحول آدمها و هدایت آنها به راه راست و حق، ناامید نیستم، بخصوص با توجه به نقدهای که از آقای «فردی» برای رمان خوانده بودم و بعضی تأییدهای ضمنی شفاهی دیگر دوستان از این رمان، فکر کردم نکند آقای «براهنی» واقعاً به اشتباهات و انحرافات

گذشته خودش پی برده و حالا راه درست را پیدا کرده است (مثل خیلی بد سابقه‌های دیگر که در این سالها عاقبت بخیر شدند). نگران شدم که مبادا آقای حسن بیگی، تندروی کرده و ایشان را رنجانده باشد و... خلاصه، خوب یا بد، واقعیت این است که شاید اگر این نقد آقای حسن بیگی چاپ نمی‌شد، من نه «رازهای سرزمین...» آقای براهنی را می‌خواندم و نه این نقد را می‌نوشتم. چون، از تعارف که بگذریم، من آقای براهنی را واقعاً قصه‌نویس نمی‌دانستم (حالا هم نظرم فرقی نکرده) و تا آن موقع هم هرگز به خودم اجازه نداده بودم و قلم را برای خواندن اثری داستانی از نامبرده، تلف کنم. یعنی این نقد آقای حسن بیگی، شاید باعث خیر شد که من آن رمان را بخوانم و از این بابت، «پیش از آنکه سرها بیفتند»، مدیون «کینه ازلی» است. (ان‌شاءالله آن وقتی که صرف خواندن این رمان شد، در محضر خدا جزو اوقات تلف‌شده عمر من نباشد.)

بله، بعد که رمان را تمام کردم، احساس کردم که نقد آقای حسن بیگی باید تکمیل و تصحیح بشود، اما این بار به شیوه‌ای دیگر. چون وقتی شروع کردم به خواندن رمان، دیدم نه... اصلاً قضیه خیلی بالاتر از این مسائل است. این بود که احساس کردم باید آن نقد را بنویسم. وگرنه، همان‌طور که گفتید، این رمان واقعاً ارزش دو نقد، آن هم با این حجم را نداشت. و واقعاً ارزش این قدر وقت گذاشتن را هم نداشت. حداقل وقت من برایم بسیار ارزشمندتر از این بود که صرف چنین کاری شود. اما خوب، گاهی پیش می‌آید دیگر: یک عده توی «کیهان» جوسازی کرده بودند به نفع این اثر، یک عده توی اطلاعات جوسازی کرده بودند، توی «آدینه» و توی «دنیای سخن»... به طور کاذب شاید هم بعضی‌هایشان با اعتقاد قلبی - تا عرش این اثر بالا برده بودند و...

● از بیانات شما سپاسگزاریم.